**جلسه 32 درس خارج اصول استاد گنجی**

**8/8/1401**

**مطلق و مقید در مستحبات**

**مرور نظر آخوند درباره حمل نشدن مطلق بر مقید در مستحبات**

**استدلال اول: اختلاف در مرتبه**

بحث در مستحبات بود که مشهور در مستحبات مطلق را حمل بر مقید نمی‌کنند. وجه اینکه به مطلق عمل می‌کنند چیست؟ مرحوم آخوند فرمود نکته‌اش اختلاف مستحبات است در مرتبه. در باب حمل مطلق بر مقید یک دورانی است که ما حمل بکنیم مطلق را بر مقید یا مقید را بر افضل افراد مثلاً. در الزامیات ترجیح با حمل مطلق بر مقید است، لشیوع التقیید؛ در مستحبات بر عکس است، آن طرف دوران است، حمل مقید است بر افضلیت، اینجا هم باز لکثرة افضل و مفضول. این فرمایش مرحوم آخوند بود که پذیرفت.

**استدلال دوم: تمسک به اخبار من بلغ**

ایشان فرمود یک وجه ثانی را. این وجه ثانی قدری اندماج دارد، اشکالی ندارد آن را تکرار کنیم. وجه ثانی فرموده که اینکه مشهور در باب مستحبات حمل نمی‌کنند مطلق را بر مقید، شاید نکته‌اش قاعده تسامح در ادله سنن باشد. می‌دانید که مرحوم آخوند این بحث را مستقلاً مطرح نکرده است. این را به عنوان اشکال مطرح کرده است. آخوند گفت قاعده این است که حمل کنیم مطلق را بر مقید، بعد گفت یشکل پس چرا این قاعده در مستحبات مطرح نمی‌شود؟

جواب اول آخوند یک جواب حلی است و مشکل را حل می‌کند. جواب دومش نمی‌خواهد مشکل مستحبات را حل بکند، نمی‌خواهد گیر مستحبات را حل بکند. چرا قاعده حمل مطلق بر مقید که شما می‌گویید یک قاعده عرفی است، چرا در مستحبات به آن عمل نشده است؟ جواب ثانی این است که در اینجا هم اصلاً قاعده جاری است. مورد، مورد قاعده حمل مطلق بر مقید است. ولی مع ذلک، از اطلاق مطلق رفع ید نکردند و حمل کردند مقید را بر تأکّد لقاعدة التسامح.

دو تا جمله دارد: مشهور هم قاعده حمل مطلق بر مقید را قبول دارند، و اگر در مستحبات مانعی نباشد آنجا هم جاری می‌کنند. منتها اینجا با اینکه قاعده مقبول آنها هست (حتی در مستحبات)، ولی اینکه رفع ید نکردند از اطلاق، و مطلق را حمل بر مقید نکردند و گفتند مقید مستحب است، این مقید مستحب است تتمه همان است. اینکه مستحب مؤکد است به خاطر قاعده تسامح است. در متن بیشتر از همین مقدار نفرموده است. پس اشکالی بر آن قاعده نیست مثلاً.

**در پاسخ به سؤال:** قاعده تسامح در ادله سنن، (بله دیگه رفع ید نمی‌کنیم از اطلاقش)، به کمک ما می‌آید و می‌گوید بلغ ثواب! از باب بلغ ثواب عمل کن دیگر.

**در پاسخ به سؤال:** حالا آن گیر مرحوم آخوند است دیگر. ببینید ما رفع ید نکردیم از اطلاق، این مطلق است. ما بودیم و قاعده حمل مطلق، بایستی عمل نکنند به این اطلاق، ولی گفتند ما این را حمل نمی‌کنیم و به مطلق عمل می‌کنیم به خاطر اخبار من بلغ.

**دو اشکال هامش کتاب آخوند به استدلال به احادیث من بلغ**

**1. تردید در صدق من بلغ**

این حرف متن است. در هامش آمده است دو اشکال کرده است. دیروز در آن جزوه درست نوشتیم. اشکال اولش تردید است، که آیا اینجا من بلغ صدق می‌کند یا نه. همین تردید کافی است. چون ما باید احراز بکنیم اینجا من بلغ صدق می‌کند. در اشکال اول گفته وقتی که حمل مطلق بر مقید عرفی باشد، که فرض این است، و شما هم می‌گویید فرقی بین الزامیات و مستحبات نیست، مقتضایش این است که فقط مقید مستحب باشد دیگر. ما باشیم و قاعده فقط مقید مستحب است.

خب اگر مقتضای قاعده این است که مقید مستحب است، مقتضای قاعده حمل مطلق بر مقید است، فحینئذٍ اگر صدق بکند بلوغ (دارد تشکیک می‌کند)، ان صدق بلوغ الثواب کان استحبابه استحبابا تسامحیا. این «إن» برای بیان تردید است. اگر قاعده را قبول نداشتیم می‌گفتیم بلغ الثواب (مطلق بلغ ثوابه). ولی وقتی معنای قاعده در مستحبات مقبول است، یعنی مطلق بر مقید حمل می‌شود. و خب اگر مقتضای قاعده و فهم عرف این است که مطلق بر مقید حمل بشود، آن وقت تردید می‌کند مطلق صدق أم لا؟ می‌گوید ان صدق بلوغ الثواب علی المطلق کان استحبابه تسامحیا، والا اگر صدق نکند، نه همان مقید فقط استحباب دارد.

معلقش می‌کند، اگر آن قاعده نبود، (یعرف الاشیاء باضدادها) ما گیر می‌کردیم که اصلاً حمل مطلق بر مقید صحیح است یا نه، روشن نبود، صدق می‌کرد که مطلق، بلغ ثوابه. اما اگر شما قاعده را قبول دارید، و فرض کلام است (جواب ثانی است) تنزل است، اینجا دیگر اگری است، اینجا روشن نیست. عمود کلام مرحوم آخوند این است، اگر صدق کند فحینئذ که مقتضای حمل مطلق بر مقید این است که مقید مستحب است پس او بلغ ثواب. وقتی تشکیک می‌شود مقید بلغ ثواب است. مورد تشکیک می‌شود. می‌گوید فحینئذ ان صدق، اگر صدق بکند. آقایان مشهور، یعنی با خودش صحبت می‌کند: ما که گفتیم این کلام مشهور به خاطر اخبار من بلغ است، این منوط به این است که صدق بکند. با این وصف، صدقش تشکیک دارد.

**در پاسخ به سؤال:** نه بلوغ ثواب، الان عرفاً وقتی حمل مطلق بر مقید عرفی است، از مولا چه چیزی به ما رسیده است؟ می‌توانی بگویی مطلق رسیده است؟ عرفی است، می‌گوید اگر حملش عرفی است پس آنچه الان از مولا رسیده است، (آنها بافیدنی است، عرفی صحبت کنید) خودش هم گفته است عرفاً. اگر حمل مطلق بر مقید عرفی است، الان می‌توانیم بگوییم ثواب بر مطلق رسیده است؟ نه دیگر. بنا شد اگر قضاوت ما در خطابات مولا منوط به این شد که همه را با هم ببینیم. همه را با هم ببینیم، گیر می‌کنید که بلغ ثواب علی المطلق مگر کسی اینطور بگوید که چون فرض منفصل است، آن مجرد ظهور ولو حجت نیست، صدق می‌کند بلغ. که این هم یک خورده تکلف است دیگر. بیان دارد، اگر بیان نداشت درست است، گیر هم بکنیم درست است. ولی وقتی بیان دارد، یک مبیّنی دارد، باز هم بلغ مطلق؟ گیر دارد.

**2. عدم تبیین تأکد مقید طبق استدلال به احادیث من بلغ**

مرحوم آخوند می‌گوید حینئذ ان صدق کان. یعنی منوط به صدق است، به نحو مطلق نمی‌توانیم بگوییم از باب تسامح است. این منوط است اولاً، ثانیاً مشهورگفته‌اند مقید حمل بر تأکد می‌شود، اگر هم فرض بکنیم صدق می‌کند، (در ادامه گفته است) اگر هم فرض کنیم بلوغ صدق می‌کند بر مطلق، فوقش این است که بگوید مطلق مستحب است، اما اینکه مقید مؤکد است را که درست نمی‌کند.

مشهور دو تا حرف دارند، می‌گویند در باب مستحبات مطلق مستحب است، مقید مستحب مؤکد است. اگر هم با اخبار من بلغ این را خواسته باشند درست کنند غایتش این است که مطلق را درست می‌کنند، به چه بیان مقید مستحب مؤکد است؟ این است که اخبار من بلغ نمی‌تواند تأکد را درست کند. نتیجه چه می‌شود؟ منحصراً اینکه مشهور گفته‌اند در باب مستحبات مطلق مستحب است، مقید مستحب مؤکد است منحصراً باید دلیلشان همان وجه اول باشد. نمی‌تواند وجهش اخبار من بلغ باشد.

اخبار من بلغ هر دو جمله را نمی‌تواند تمام بکند. رفع ید نکردن از اطلاق و عمل به اطلاق طبق اخبار من بلغ مشکل است. این منوط به بلغه است. تأکّد هم که مشکل‌تر است. تأکد را اخبار من بلغ اصلاً نمی‌تواند درست بکند. پس اینکه ما احتمال دادیم یا گفتیم مشهور که در باب مستحبات به اطلاق عمل می‌کنند، و مقید را حمل بر تأکد می‌کنند یا شاید دلیلشان اخبار من بلغ باشد این غلط است. اخبار من بلغ این کارآیی را ندارد. منحصراً باید مراتب را بگویید. چون اختلاف مرتبه است، به مطلق عمل می‌کنند (مستحب) و مقید را حمل بر تأکد می‌کنند.

**در پاسخ به سؤال:** یک فرضش هم آن بوده است که بیان کرده است. اخبار من بلغ می‌گوید به عنوان من بلغ مطلق مستحب است. ذاتش را اگر مستحب کرده بود، درست می‌گویید. ذاتش را که مستحب نکرده است، اگر ذات مستحب شده بود، پس مقید هم به خاطر تأکدش است. آن به عنوان من بلغ مستحب شده است. اگر آن به عنوان من بلغ مستحب شده است، این ملازمه ندارد که مقید مؤکد باشد. همین نکته ظریفی است.

**در پاسخ به سؤال:** خب فرض این است که مطلق خودش استحباب را ثابت نکرد. اخبار من بلغ ثابت کرد. اگر مطلق خودش استحباب را ثابت کرد، خب بله مقید هم پس تأکد است. به عنوان من بلغ (مستحب شد)، کجا لازمه‌اش این است که مقید مؤکد شود. مقید به عنوان ذاتش مستحب است، به عنوان من بلغ هم مطلق مستحب است. به هم ربطی ندارند.

**در پاسخ به سؤال:** نه آن تمام است. بنا شد اخبار من بلغه ثواب برجاء به جای بیاورد یعنی حجیت ندارد. کسی نگفته که اخبار من بلغ دلیلی را که حجت است بگیرد. مقید حجیتش مشکل ندارد که. خب بگذریم.

تا به حال یک وجه برای کلام مشهور (گفته شد)، شاید هم مجمع علیه باشد، اینکه مطلق بر مقید در مستحبات حمل نمی‌شود، تو ذهن ما این است که کسی خلاف نکرده است. ما دنبال نکته‌اش هستیم، وجهش چه است! چون ما حمل مطلق بر مقید را به عنوان یک قاعده عرفی قبول کردیم، اگر آن را قبول نمی‌کردیم وجه نمی‌خواست. چون آن را قبول کردیم، اینجا گیر می‌کنیم.

**در پاسخ به سؤال:** عیب ندارد دیگر. خواستیم فقط فرمایشات ایشان را که مرحوم آقای خویی دوباره فرموده و این اشکالات را بر متن کفایه کرده است، هامش را ندیده است. اشکالات مرحوم آقای خویی در محاضرات، همان است که در این همین هامش است. چیز زیادتری نیست.

**تبیین مرحوم نائینی از عدم حمل مطلق بر مقید در مستحبات (عدم تنافی مطلق و مقید در مستحبات)**

خوب، وجه سومی که برای عدم حمل مطلق بر مقید در مستحبات، مرحوم نائینی فرموده است، ابداع کرده است. آن وجه آخوند مشهور است اصلاً. ایشان فرموده است ملاک حمل مطلق بر مقید تنافی است. چون منافات دارند با هم حمل می‌کنیم مطلق را بر مقید. آخوند هم همین را می‌گفت و اصلاً همه می‌گویند. اگر با هم درگیری ندارند، مشکل نداریم چرا حمل بکنیم؟ اگر حمل می‌کنیم مطلق را بر مقید به این دلیل است که مطلق با مقید جمع نمی‌شود. هم مطلق باشد و هم مقید جمع نمی‌شود، پس یا از ظهور آن دست بردارد یا از ظهور این. اصلاً واضح است، حمل مطلق بر مقید متوقف بر تنافی است. والا مرض که نداریم بیایم حمل بکنیم، اگر با هم سازگارند.

فرموده که در الزامیات تنافی هست. گفت دیگر ما نیاز به دلیل خارجی هم نداریم، آنطور که آخوند می‌گفت. خود اعتق رقبة، اعتق رقبة مؤمنه اینها با هم تنافی دارند. نمی‌شود هم مطلق واجب باشد، و هم مقید واجب باشد. ریشه تنافی در چیست؟ آن می‌گوید مقید را باید بیاوری، خب با مقید مطلق هم حاصل می‌شود دیگر، معنا ندارد بگوید باید مطلق را هم بیاوری. پس تنافی است.

فرموده ریشه تنافی الزامی بودن مقید است. اگر مقید الزامی نبود، استحبابی بود، تنافی ندارند. آن می‌گوید اعتق رقبة، هر رقبه‌ای را می‌توانی عتق بکنی، نه هر رقبه‌ای را عتق بکن. صرف الوجود است. در شمولی بحث نداریم، در بدلی بحث داریم. می‌گوید طبیعت عتق رقبه را از تو می‌خواهم، به هر کدام تطبیق کردی. یک روایت آمده است می‌گوید یستحب عتق الرقبة المؤمنه، مستحب است عتق رقبه مؤمنه. یستحب عتق رقبه مؤمنه خودش یعنی می‌توانی هم ترک کنی. خب اعتق رقبة می‌گوید کافره را هم می‌توانی تطبیق کنی. با هم تنافی ندارند. یستحب عتق الرقبة المؤمنه، چون می‌گوید مستحب است، می‌توانی رقبه مؤمنه را ترک کنی. اعتق رقبة می‌گوید می‌توانی بر کافره هم تطبیق کنی. با هم تنافی ندارند.

**در پاسخ به سؤال:** تطبیق است. جامع می‌گوید می‌توانی تطبیق بکنی بر این یا بر آن. آن می‌گوید مستحب است بر این تطبیق بکنی. جامع می‌گوید بر هر کدام می‌توانی تطبیق بکنی، آن می‌گوید مستحب است بر این تطبیق بکنی. با هم تنافی ندارند.

مرحوم نائینی اصلاً صحبتش این نیست که هر دو مستحب باشند، بلکه می‌گوید مهم این است که مقید مستحب باشد.آخوند در مطلق و مقید مستحب مطلب را مطرح کرده است. نائینی می‌گوید نه همین که مقید مستحب باشد، تمام است. حال مطلق می‌خواهد الزامی باشد یا آن هم مستحب باشد، مهم نیست.

آن الزامی بودن مقید است که تنافی می‌آورد. اگر الزام را از مقید گرفتی و گفتی مقید مستحب است، هیچ تنافی با آن مطلق ندارد. مطلق می‌گوید بر هر کدام میتوانی تطبیق بکنی. مقید نمی‌گوید بر آن کافره تطبیق نکن که با آن تنافی پیدا بکند. مقابلش را حساب بکنید. مطلق می‌گوید بر هر کدام از افراد می‌توانی تطبیق بکنی، به مؤمنه و کافره. آن یستحب عتق الرقبة المؤمنه نمی‌گوید به کافره نمی‌توانی تطبیق بکنی، تا با آن تنافی پیدا بکند، آن می‌گوید این مستحب است، می‌توانی ترکش هم بکنی. این با جواز تطبیق آن تنافی ندارد.

مرحوم نائینی ادعا دارد که تمام مناطِ تنافی آن لزومی بودن مقید است. نمی‌شود بگوید مقید را باید بیاوری (صرف الوجود است) مطلق را هم بگوید بر همه می‌توانی تطبیق کنی. اینکه مقید را باید حتما بیاورم و بر همه می‌توانم تطبیق کنم تنافی دارند. یک مطلوب بیشتر نداری. تا الزام را گرفتی و گفتی می‌توانی تطبیق بکنی، تنافی مرتفع شد. ببینید ارتکازتان چطور است.

مرحوم نائینی فرموده است که بین مطلق و مقید غیرالزامی هیچ گاه تنافی نیست. بالاتر رفته است و گفته است حتی اگر آن مقید غیرالزامی به صورت شرط باشد، مفهوم داشته باشد، باز هم منافی نیست. یک خطاب می‌گوید «صل صلاة اللیل» که مطلق ماست. یک خطاب هم می‌گوید «اذا انتصفت اللیل صل صلاة اللیل» وقتی شب نصف شد، صل صلاة اللیل. مفهومش این است که اگر شب نصف نشد، صلاة لیل نیست. مفهوم دارد. گفته در اینجا هم حتی حمل مطلق بر مقید نمی‌کنیم. اینجا کمک گرفته است از اختلاف مرتبه. اینجا چون اختلاف مرتبه است، مفهومی برای این شرط نمی‌بینند. که این داستانش در فرمایش آقای خویی خواهد آمد. این تتمه را می‌گذاریمش در بحث با آقای خویی.

اصل حرف ایشان که می‌گوید مطلق با مقید غیرالزامی تنافی ندارد. حمل می‌کنیم مطلق را بر اطلاقش، حمل می‌کنیم مقید را بر تأکد. که مرحوم آقای خویی هم اگر ملاحظه فرمایید پذیرفته است و گفته است این اساس عدم حمل مطلق بر مقید است در غیر الزامیات.

**اشکال استاد به تبیین نائینی**

و لکن به ذهن ما می‌رسد که در این جهت حق با مرحوم آخوند است. مرحوم آخوند تنافی دیده است. اینجا تنافی است. یا باید حمل بکنیم مطلق را بر مقید یا حمل بکنیم مقید را بر تأکد. ذهن عرفی ما می‌گوید بین اینها ابتدائا تنافی است. طبق فرمایش مرحوم نائینی که در الزامیات می‌گفت تنافی است. اینجا هم باید بپذیرد تنافی را. همان وجهی که الزامیات برای تنافی آورد، همان وجه اینجا هم هست. آنجا فرمود الزامیات با هم تنافی دارند. اعتق رقبة، اعتق رقبة مؤمنه. چرا با هم تنافی دارند؟ فرمود که ظاهر مطلق این است که قید دخالت ندارد، ظاهر مقید این است که قید دخالت دارد. (در همان صرف الوجود). هم قید دخالت داشته باشد و هم نداشته باشد، تنافی است. مرحوم نائینی اینطور گفت.

خب همان بیان هم اینجا می‌آید در مستحبات هم همان بیان می‌آید. آنکه فرموده صل صلاة اللیل انتصاف لیل دخالت ندارد، و گفته صل صلاة اللیل. آنکه گفته است صل صلاة اللیل عند انتصاف اللیل، (شرط نگوییم حالا)، عندانتصاف الیل، قید آورده است. ظاهرش این است که قید دخالت دارد در این طرف. صرف الوجود صلاة لیل را می‌خواهد همه وجودات نماز شب را که نمی‌خواهد. هم قید دخالت نداشته باشد به لحاظ مطلق و هم دخالت داشته باشد تنافی است. لولا اختلاف مرتبه. اختلاف مرتبه را به ذهنتان نیاورید. لولا اختلاف مرتبه فرقی بین الزامیات و جایی که مقید استحبابی است، فرقی بین اینها نیست.

اگر بنا باشد به بیان شما در الزامیات تنافی باشد، عین همان بیان در غیرالزامیات هم هست. ملاک جواز ترک نبود. ملاک تنافی دخالت و عدم بود. بیان شما این بود که در مطلق قید می‌گوید دخالت ندارم و مطلق است، در مقید قید دخالت دارد در مطلوبیت. (صرف الوجود است). هم دخالت داشته باشد و هم نداشته باشد تنافی است. ما قبول نکردیم بیان را. ولی شمای نائینی که این بیان را در الزامیات آوردید همان بیان در مستحبات هم هست.

**درپاسخ به سؤال:** ما اجود را می‌گوییم. در اجود اینطور است. دوره اخیره است دیگر.

**درپاسخ به سؤال:** قید می‌گوید در استحباب دخالت دارد یا ندارد؟ نمی‌گوید دخالت دارد؟ اگر آن مطلق از اول نبود ظاهر صل صلاة اللیل عند انتصاف اللیل، ظاهرش این است که عند انتصاف دخالت دارد در این استحباب یا نه؟ بابا مطلق که ظهور مقید را از بین نمی‌برد که. ظاهرش دخالت است. حالا اینها با هم ضمیمه شدند. یک مطلقی هم صادر شده است. مطلق ظاهرش این است که دخالت ندارد. مقید این است که دخالت دارد. پس تنافیِ بدوی است. حق با مرحوم حاج شیخ اصفهانی است که می‌گوید وجوبان و استحبابان از این جهت با هم فرقی ندارند.

اینکه مرحوم نائینی در تتمه کلامش فرموده که فرقی نیست که مطلق واجب باشد یا مستحب، مهم این است که مقید واجب نباشد. در ذهن ما این است که این اوضح فساداً است از حرف اولش. اینکه ما یک مطلقی داریم، الزامی و یک مقیدی داریم استحبابی، اینجا هم حمل نمیکنند مطلق را بر مقید، نه. ما آن حرف را هم در مستحبات قبول کنیم، در الزامی و استحبابی قابل قبول نیست.

اگر یک خطاب می‌گوید اعتق رقبة، حکم الزامی است. یک خطاب دیگر هم می‌گوید یستحب عتق الرقبة المؤمنه. اعتق رقبة، یستحب عتق الرقبة المؤمنه. مرحوم نائینی می‌گوید به اعتق که واجب است می‌گوییم واجب است عتق رقبه، چه کافره و چه مؤمنه. اینجا که گفته است یستحب عتق الرقبة المؤمنه، با آن تنافی ندارد. می‌گوییم نه. اعتق رقبة می‌گوید واجب است، این می‌گوید مستحب است. شما ذهن عرفی‌تان را تیز بکنید. یک حصه‌ای مستحب است، مطلق واجب است. تقیید می‌زند. اعتق الرقبة مطلق را واجب کرده است، و مقید را مستحب کرده است. می‌گوییم پس واجب است مطلق، مقیدا به این.

این در حدیث رفع اتفاق افتاده است.

**در پاسخ به سؤال:** واضح نشد؟ اگر اعتق رقبة گفت مطلق واجب است. مقید گفت یک حصه‌اش مستحب است. صرف الوجود است، نه اینکه یک فردش. واجب است عتق رقبه. حالا مثالی که میزنم نکته مثال است. مثلاً اینطور گفت اعتق رقبه و یستحب عتق الامه. که تو ذهنتان افضلیت نیاید. گفته مستحب است عتق امه و از آن طرف گفته است عتق رقبه واجب است. چکار می‌کنیم ما؟ می‌گوییم آیا عتق رقبه واجب است الا امه که فینحصر فی العبید. یا اینکه می‌گوییم عتق رقبه واجب است چه امه باشد و چه عبید و لکن امه‌اش مصداق واجب است، استحباب هم دارد. کدام یک از اینها را ذهن عرفی می‌گوید؟

اگر گفت واجب است بر مردم، علی الناس حج البیت، بعد آمد گفت یستحب بر صبی. چه فرقی میکند. درست است که آنجا "ناس‌" شمولی است. واجب است بر ناس، یستحب علی الصبی. می‌گوییم الاالصبیان، تخصیص می‌زنیم دیگر. یستحب را می‌گوییم رفع ید از وجوب است.

**در پاسخ به سؤال:** راست می‌گویید باز اینجا خصوصیت مورد به کمک ما می‌آید، تقیید می‌زنیم.

حالا کلیتاً اگر یک امر الزامی مطلقی داریم، امر استحبابی به حصه‌ای از آن داریم، آیا رفع ید از وجوب می‌کنند، یا نه می‌گویند وجوبش برای همه هست، تطبیقش بر این مستحب است. اشتباه نکنید. اینها تو ذهن شماست که آن را نمی‌پذیرید. یک وقت تطبیق را مستحب می‌کند. بحث نداریم. می‌گوید نماز واجب است، نماز در مسجد مستحب است. یعنی ایقاعش در مسجد مستحب است. نماز واجب است، امر بکند به ایقاعش در ظرف خاص، در زمان خاص. نه اینجا احدی نمی‌گوید حمل مطلق بر مقید می‌شود. نماز مطلقا واجب است، ایقاعش در مسجد مستحب است. اصلاً متعلق‌ها فرق می‌کند. اگر اینطور نباشد. مثلا گفته است عتق رقبه واجب است، یک وقت می‌گوید فلتکن آن رقبه مؤمنه، که می‌شود مستحب. نه اینطور نگفته است. گفته عتق کن رقبه را، واجب است؛ أوجبت علیک عتق الرقبة، بعد گفته است که فیستحب عتق الرقبة الامه مثلاً. می‌گوییم آیا این یستحب تقیید می‌زند آن یجب را؟ یجب الا الامه یا اینکه نه، یستحب را حمل می‌کنیم بر اختیار. مستحب است عتق امه یعنی نه اینکه واجب نیست. اختیارش مستحب است.

مرحوم نائینی فرموده است که اگر یکی الزامی بود و یکی غیرالزامی، حالا گفته فرقی نمی‌کند در غیر الزامی به صورت یستحب باشد یا لایجب باشد. گفته اعتق الرقبه و گفته فلایجب عتق الرقبة الامه. گفته فرقی نمی‌کند، مهم این است که مقید ترخیصی باشد. حالا استحباب باشد مفادش یا عدم وجوب باشد. همین که ترخیصی بود با آن مطلق تنافی ندارد.

ما در ذهنمان این است که اگر هم در مستحبات قبول بکنیم، در جایی که مطلق ما الزامی است، مقید ما غیر الزامی است، لااقلش این است که صاف نیست که آیا آن مطلق را تقیید می‌زنند یا به اطلاق عمل می‌کنند و مقید را حمل بر افضلیت می‌کنند.

خصوصاً در آنجایی که مقید ما به صورت استحباب نباشد که افضل الافراد به ذهن بزند. خصوصاً در جایی که مقید ما به صورت عدم تکلیف باشد، عدم وجوب باشد. مطلق ما به صورت واجب است، یجب است. مقید ما به صورت لایجب است. آنجا باز واضح‌تر است که در عرف حمل می‌کنند.

**در پاسخ به سؤال:** نه ایشان توسعه داده است، گفته است فرق نمی‌کند. یکی از فرقهای بیان ایشان با بیان آخوند همین است. بیان آخوند مختص به مستحبات بود. هر دو خطاب مستحب باشد. ظاهرش این است که طبق نظر مرحوم آخوند اگر یکی الزامی بود یکی مستحب، حمل مطلق بر مقید است. گیر فقط در مطلق مستحب و مقید مستحب است. ظاهر کلام مرحوم آخوند این است. مرحوم نائینی می‌گوید نه. همین که هر دو الزامی نباشد، همین که مقید الزامی نباشد، حالا به صورت طلب استحبابی باشد یا به صورت عدم حکم باشد. مهم این است که ترخیصی باشد. همین که مقید ترخیصی شد با مطلق تنافی ندارد. میخواهد مطلق مستحب باشد یا میخواهد الزامی باشد. الزامیاتی که مقیّدِ استحباب دارند، حلش کرده است. مرحوم آخوند بیان نکرده است ولی ایشان حلش کرده است.

ما در ذهنمان این است آن چیزی که مرحوم نائینی در ذهنش بوده، و در ذهن شما هم هست، آنجایی است که مقید به ایقاع مطلق بخورد است. بله درست است در آنجا حمل مطلق بر مقید نمی‌کنند. «صل فی المسجد» آن «صل» را تقیید نمی‌زند. آن الزامی را احدی نمی‌گوید که قید می‌زند. چون در لبّ صل فی المسجد یعنی فلتکن صلاتک فی المسجد. امر به ایقاع خورده است نه به مقید. ولی اگر امر به مقید خورد. محل بحث اینجاست. امری داریم به مقید خورده است اما غیر الزامی، و امری داریم به مطلق خورده است، الزامی. آیا در اینجا عرف از آن الزام دست بر می‌دارد (تقیید). یا الزام را مطلقا به حال خودش می‌گذارد و مقید را حمل بر استحباب می‌کند.

اینها در صورتی است که نکته‌ای در بین نباشد، اینها که در ذهن شماست گهگاه مانند فیستحب عتق الرقبة المؤمنه معلوم است که مؤمنه نمی‌تواند جزو واجب نباشد، یعنی یستحب اختیارش. نه مثال را عوض کنید. یک جایی که خصوصیتی کمک نکند که این هم مصداق واجب است.

در پاسخ به سؤال: نه این را حالا ملاحظه بفرمایید که ببینیم می‌شود فرمایش مرحوم آخوند و دیگران را جا بیاندازیم، تا الان ارتکازات شما تسلیم نشده است با سخنرانی ما! حالا ببینیم چطور می‌شود.